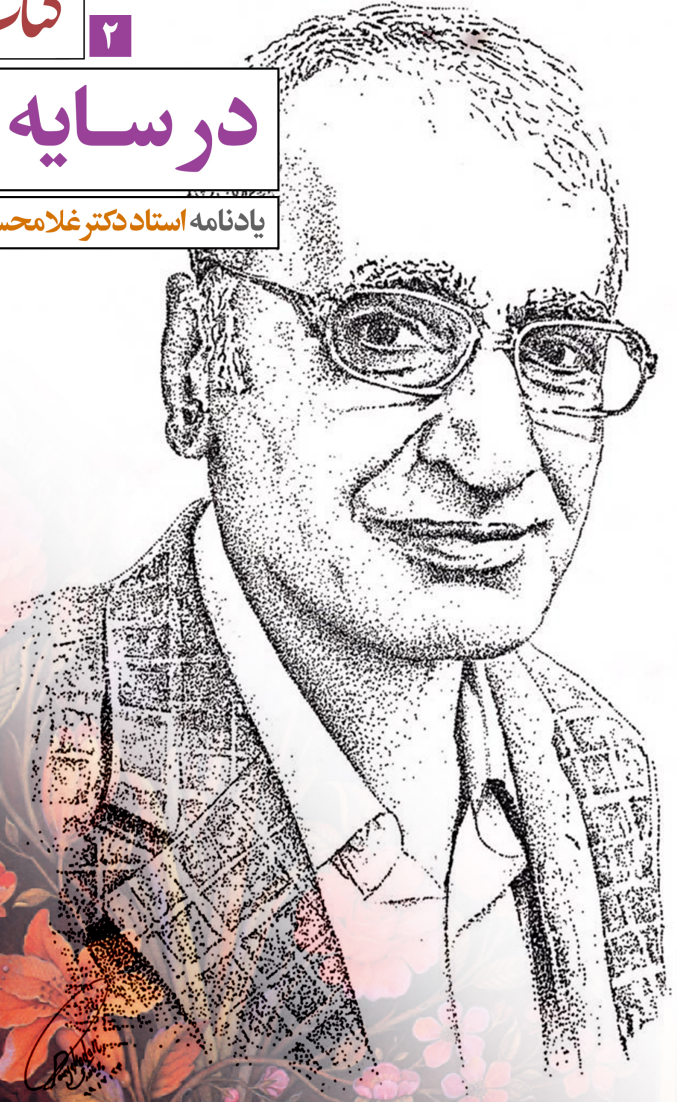




# درسایه چنار

یادنامه استاد دکتر غلامحسین تکمیل همایون

با یادداشت‌هایی از:  
ناصر تکمیل همایون  
احمد مسجد جامعی  
محمد رضا صاحب  
مهرشاد کاظمی  
رضادبیری نژاد  
بهرنگ ذوالفقاری  
ندا لطفی مهبیاری  
آتنا غلام نیارمی  
محسن اسدی



# درسایه چنار

یادنامه دکتر غلامحسین تکمیل همایون

پاییزه ۱۴۰۰

## درسایه چنار

### یادنامه دکتر غلامحسین تکمیل همایون

کاری از کارگروه مشاهیر انجمن تهرانشناسی

دبیر یادنامه: ندا لطفی مهبیاری

طرح روی جلد: پویا کدری

مدیر هنری: محمد رحیم نواز

اعضاء کارگروه: لیلیا زارعی، ماکان عبادی، مریم قدسی، علی برزیده، حسن محمدی

با سپاس ویژه از دکتر محمد جواد حق شناس که در تمام مراحل بیستری شدن استاد یار و همراه خانواده و دوستان ایشان بودند

کلیه حقوق مادی اثر به اعضاء کارگروه مشاهیر طی قرارداد ۶۰۲/الف/۴۰ پرداخته شده است.

مالکیت فکری این اثر به انجمن تهران شناسی تعلق دارد و هیچ یک از اعضاء کارگروه مشاهیر حق نشر اختصاصی آن را در قالب مقاله یا کتاب ندارند.

نشر الکترونیک این اثر رایگان و بازنشر کل یا بخشی از آن به صورت نسخه چاپی ممنوع و منوط به اجازه کتبی از انجمن تهران شناسی می باشد.

[mfarhadmahdavi@gmail.com](mailto:mfarhadmahdavi@gmail.com) 

 [Anjoman\\_tehrانشناسی](https://www.instagram.com/Anjoman_tehrانشناسی)

 [www.idpay.ir/tehranmag/shop](http://www.idpay.ir/tehranmag/shop)

 [Magazine\\_tehran](https://twitter.com/Magazine_tehran)

 [Magazine\\_tehran](https://www.telegram.com/Magazine_tehran)

نفسم نیز نفسهای لسی هستم نه نیست  
 ای کمان در دل من جای لسی هستم نه نیست  
 غم رویای خورشید نیست همین پیغمبرها  
 شامی مهور عاشای لسی هستم نه نیست  
 در خیالم وسط شعر لسی هستم نه نیست  
 شعر آیین رویای لسی هستم نه نیست  
 کویم در کویم به رسان تو عادت ای درد  
 شهری از خار و مفرای لسی هستم نه نیست  
 مثل هر روز نشستم سر منری نه فقط  
 خستگی های منو جای لسی هستم نه نیست  
 ز دریا بان در لغت کویم ما به هم خزه تزلزل  
 بر این خاطره ها یای لسی هستم نه نیست

لغز به همسر غزل

و سر مهر با نمان

شعر: احسان کمال

## مقدمه

انجمن تهران‌شناسی به همت و درایت استاد غلامحسین تکمیل همایون، هنگامی متولد شد که استاد چند ماهی بیشتر امکان همراهی با آن را پیدا نکرد. مرگ زود هنگام و دیرپا و استاد که همزمانی شگفت‌انگیزی با بزرگداشت تهران پیدا کرد، همه دوستان و شاگردان او را مبهوت ساخت.

بر این باوریم که ناگفته‌های ایشان بسیار است و فرصت‌های ارزشمندی همچنان می‌توانست با حضور استاد در خدمت پژوهش‌های تاریخی این مرز و بوم قرار بگیرد.

یادنامه مختصری که در سالروز درگذشت حضرتشان منتشر شده، تلاشی کوچک در گرامیداشت یاد فردی است که عاشقانه زیست و فروتنانه به امر آموزش و پژوهش پرداخت.

انجمن تهران‌شناسی فرصت آن را پیدا نکرد در خلال این یک‌سال به قدر وسع خود مراسمی در خور استاد برگزار کند. این مهم با توجه به شرایط حاکم

بر جامعه همچنان میسر نیست. به این امید هستیم که با مهار بیماری جهان شمول کرونا بتوانیم در اولین فرصت وظیفه خود را به سرانجام برسانیم. با این وجود تلاش کردیم نام و یاد استاد را همواره زنده نگاه داریم. اختصاص جایزه پژوهش به نام استاد غلامحسین تکمیل همایون در خلال جشنواره چنارستان نخستین گام در این مسیر بود.

به پیشنهاد انجمن تهران شناسی و لطف و همراهی دکتر محمدجواد حق شناس، رئیس سابق کمیسیون فرهنگی و دیگر اعضاء محترم دوره پنجم شورای اسلامی شهر تهران، ری و تجریش، کوچه نوزدهم در خیابان کارگر شمالی نیز به نام استاد تغییر نام پیدا کرد. باشد که یادش گرامی و جایش نزد دوستان و دوستانش همواره سبز باشد.

## به یادِ برادرم...



دکتر ناصر نکمیل همایون  
(جامعه‌شناس و تهران‌پژوه)

آفرین جان آفرین پاک را  
آنکه جان بخشید و ایمان خاک را

به یاد دارم مرحوم برادر عزیزم در یکی از روزهای سوگواری ماه محرم به دنیا آمد (بهمن ماه ۱۳۲۷)؛ همه خانواده خوشحال بودند و به خصوص بنده که سال‌ها منتظر بودم که فزون بر خواهران، برادری هم داشته باشم. تازه تحصیلات ابتدایی را به پایان رسانده بودم و با نام «ناصر خسرو» به دلیل خواندن شعر «نکوهش مکن چرخ نیلوفری را» در کتاب دستور زبان فارسی مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب آشنا شده بودم، دلم می‌خواست (خواست کودگانه) نام برادرم را خسرو بگذاریم، ناگفته نماند آن روزها تصنیف نیمه سیاسی «بیا بریم شاه چراغ» سرزبان‌ها بود و در آن نام‌های ناصر خان و خسرو خان قشقایی به نیکی یاد می‌شد. مادر و پدرم مخالفتی نداشتند، اما

مادر بزرگم که بانویی باسواد، قرآن خوان و مومنه بود، گفت: «نه! نوه من در ماه محرم به دنیا آمده و باید اسم مناسبی داشته باشد.» من گفتم: حسین؛ اما مادر بزرگم گفت: «نه! غلام حسین» قبول کردیم، هر چند گاه‌گاه فقط او را حسین می‌نامیدیم.

غلام حسین به عنوان «ته‌تغاری» برای همه اعضای خانواده و خویشان، عزیز و دوست داشتنی بود. به یاد دارم بارها او را به دوش می‌گرفتم و در همان زمان‌ها «تهرانگردی» می‌کردیم. وی تحصیلات ابتدایی را در تهران غربی و شمیران به پایان رساند. من هم پس از پایان تحصیلات متوسطه در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، به تحصیلات عالی مشغول بودم. یکبار هم به زندان رفتم که به غلام حسین نگفته بودند. اما در ماجرای شوم کودتای ۲۸ مرداد که کلبه کوچک ما، محاصره الوات محله شد، وی داستان‌هایش را همواره «شادمانه و با خنده» بیان می‌داشت.

اندک‌اندک من برای تکمیل تحصیلات به خارج رفتم (۱۳۴۲) و غلام حسین جایگزین من شد. دیپلم متوسطه خود را از دبیرستان دارالفنون گرفت و خدمت نظام وظیفه سپاه دانش خود را به پایان رساند. من همان زمان تصمیم گرفتم اخوی را برای ادامه تحصیل در یکی از دانشگاه‌های اروپایی فراخوانم. به دنبال چند نامه و تصویب خانواده، غلام حسین خان وارد پاریس شد، مدتی گشت و گذار و «پاریس‌گردی» حاصل شد و به دلیل اینکه وی اندکی زبان آلمانی می‌دانست از من خواست که او را روانه برلین کنم تا پس از آشنایی با دوستان ایرانی، در دانشگاه آنجا به تحصیل بپردازد. همین کار را انجام دادم؛ بعد از چند ماه در نامه‌ای نوشت که دلم برای مادرم تنگ شده است، می‌خواهم برای یک ماه به ایران بروم، من می‌دانستم که این رفت‌وآمدها به تحصیل وی لطمه می‌زند، در پاسخ نوشتم: «تو در برلین بمان و به تحصیلات ادامه بده، من ترتیب می‌دهم مادرمان به اروپا بیاید» و همین کار را کردم، و آن مرحومه مغفوره که جز مشهد، قم و حرم حضرت عبدالعظیم و بی‌بی شهربانو به جایی مسافرت نکرده بود، وارد پایتخت زیبای اروپا شد. خبر ورود مادرمان را به اطلاع اخوی رساندم، او هم با عجله به



پاریس آمد و یک ماه با صفایی کامل زندگی را ادامه دادیم و نادر هم در آن زمان نقل مجلس مان بود.

پس از بازگشت والده به ایران، اخوی نیز در برلین درس‌های خود را در دانشگاه ادامه می‌داد، تا اینکه دفعتاً دوستان نوشتند که «حال حسین آقا خوب نیست و در بیمارستان بستری است.» من همان شب عازم برلین شدم و فردا صبح رفتم بیمارستان. پس از گفت و گو با او و پزشکان بیمارستان و مسئولان دانشگاه، به این نتیجه رسیدیم که اخوی نمی‌خواهد خارج از ایران باشد، وابسته به خانواده است و تحصیل در دانشگاه تهران را بر هر دانشگاهی در اروپا ترجیح می‌دهد. کوتاه سخن اینکه موافقت کردیم ایشان دنباله تحصیلات خود را در دانشگاه تهران ادامه دهد، و همین کار صورت گرفت و اخوی با خوشحالی تمام دوره لیسانس و فوق لیسانس و دکتری خود را در دانشگاه زادگاه خود (تهران) به پایان رساند و در رشته جغرافیا به اخذ مدرک دکتری نائل شد. ناگفته نماند که در تمام دوران تحصیل در وزارت آموزش و پرورش به تدریس اشتغال داشت و مدت‌های مدید مدیر و سردبیر مجله «کار و دانش» بود و مقالات آن مجله را ویراستاری می‌کرد و خودش نیز چندین مقاله نوشت و از من هم چند مقاله دریافت کرد و به چاپ رساند. (درباره فردوسی، علامه دهخدا و اقبال آشتیانی)

وی به دلیل علاقه به جغرافیا و مسائل مربوط به شهر و شهرنشینی خاصه در ایران مشتاق تدریس در دانشگاه شد، و در این مسیر به‌ویژه در راهنمایی دانشجویان برای تهیه رساله، خدماتش مورد تحسین مسئولان دانشگاه واقع گردید و پس از بازنشستگی از وزارت آموزش و پرورش، به تدریس در دانشگاه آزاد اسلامی مشغول شد و از همان جا شاید با علاقه‌مندی اینجانب، شهرنشینی در تهران را بیشتر مورد توجه قرار داد و در این مسیر کارهای فوق‌العاده‌ای انجام داد، که فزون بر نگارش چندین مقاله، تشکیل انجمن تهران‌شناسی یکی از مهمترین دست آوردهای فرهنگی ایشان است که هم‌اکنون اعضای آن با شوق فراوان، وظایف فرهنگی خود را ادامه می‌دهند. در مسیر شناخت تهران با شخصیت‌های مهم شهرداری و شورای اسلامی

شهر تهران و بخش‌هایی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و وزارت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری نیز هم‌آهنگی‌های علمی پدید آورد و مورد عنایت خاص سروران عزیز قرار گرفت. اما خیلی زود رفت.

متأسفانه در زمانی که می‌توانست بیشتر و بهتر در خدمت ایران و فرهنگ آن قرار گیرد، آن واقعه ناگوار پیش آمد و همه ما، خانواده و دوستان و عزیزان را اندوهگین کرد. اما محبت‌های یاران عزیز به ویژه آقای دکتر محمدجواد حق شناس و آقای دکتر احمد مسجدجامعی عزیز، آقای مرتضی رحیم‌نواز و شهرداری منطقه ۶ تهران و همکاران ایشان و انجمن تهران‌شناسی و سرکار خانم ندا لطفی و دکتر مهرشاد کاظمی، هم در کاهش اندوه خانواده موثر بود و بسیاری از مشکلات ما را مرتفع ساخت.

من بار دیگر از همه دوستان، سروران و استادان معظم و کاربدهستان نهادهای علمی و فرهنگی، دایره المعارف بزرگ اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، موسسه اطلاعات و دیگر نهادهای فرهنگی و اجتماعی که در رسانه‌های گوناگون خانواده ما را دل‌آرامی دادند، یا با پیام‌های تلفنی از ایران و خارج از ایران ابراز محبت و بزرگواری کردند، صمیمانه کمال امتنان را دارم و از طرف خانواده‌های تکمیل همایون، وزیری، غفاری و حکیمیان، و دیگر وابستگان، سلامتی آنان را از آفریدگار پاک خواهانم و امیدوارم روزی بتوانم پاسخگوی محبت‌های آنان باشم.

خدایا هرچه از ما به تو رسد استغفرالله، و هرچه از تو به ما رسد الحمدالله

# خاطراتی سیاسی از دوره کودکی؛ حوادث سال ۱۳۳۲



دکتر غلامحسین تکمیل همایون

آدمی در طول زندگی، شاهد حوادث و اتفاقاتی است که برخی از آنها فراموش‌شدنی نیست؛ مثل فیلمی که دیشب دیدی، بسیاری از حرفها و رفتارهای این و آن در یادم هست. در دهه‌های گذشته ارتباطات زیاد بود و حرف و سخن هم از آن دوره‌ها بسیار.

پدر زحمت‌کشی داشتیم، وقتی خواب بودیم به سرکار میرفت و وقتی خواب بودیم از کار برمی‌گشت. در خیابان آشیخ هادی (شیخ هادی نجم‌آبادی)، چند قدم مانده به خیابان سپه سابق، مرحوم پدرم مغازه‌ای داشت که ساختمان آن هنوز هم پابرجاست! حالا شده است فروشگاه ابزار و یراق، مثل بقیه مغازه‌های آن خیابان و آن محله، اگر آن را داشتیم، الان یکی از بچه پولدارهای تهران بودیم.

مادرم از درس خوانده‌های دوره احمد شاه بود؛ مدتی هم معلمی می‌کرد و قرآن درس می‌داد؛ اهل مسجد و قرآن، نماز و روزه بود و تا حدی می‌توان

گفت: متعصب در انجام فرایض دینی؛ اما نه او و نه پدرم هرگز تحکمی به ما در این باره نداشتند و ما هم چه خوب از آب درآمدیم! به یاد دارم نه تنها مادرم بلکه مادراو، یعنی مادر بزرگ ما، نیز هر شب روزنامه می خواندند و این باعث تعجب خیلی ها بود. در آن روزگار، کمتر پیرزنی دیده می شد که «کوره سواد» داشته باشد تا چه رسد که روزنامه هم بخواند! البته در چنین فضایی، آدم اهل سیاست هم می شود. تا پیش از نقل نخستین خاطرات سیاسی دوران کودکی ام، درباره همین روزنامه خوانی و بلایای آن نکته ای عرض کنم: در دوره سرپازی به یاد دارم که سرپاز وظیفه ای را از گارد شاهنشاهی به جای دیگری منتقل کردند؛ علتش این بود که او هر شب روزنامه و کتاب می خواند! گویا برای کار کردن در بعضی جاها آدم باید نادان و جاهل باشد. بگذریم... از میان حادثه های به یاد ماندنی دوره کودکی، حادثه بیست و هشت مرداد سال ۳۲ و برخی حواشی آن را به یاد دارم؛

عرض کردم مغازه مرحوم پدرم در خیابان آشیخ هادی بود و ما نیز به همراه برادر (ناصر تکمیل همایون) هر چند وقت به آنجا سری می زدیم. آن محل پاتوق همه جور آدم بود. در آن موقع علاوه بر میدان بهارستان و میدان توپخانه، این طرف شهر هم از تظاهرات و تجمعات گروه های سیاسی یا به اصطلاح آن زمان «دسته جات سیاسی» بی نصیب نبود. مخصوصاً در اوج جریان ملی شدن صنعت نفت و تقسیم «ارث و میراث نهضت ملی» که هر کسی سهم بیشتری را از آن می خواست. به این اضافه کنید، زد و خورد بین گروه های مختلف: «ملیون» با «توده ایون» (!)، «مذهبیون» با «غیرمذهبیون»، خلاصه هر کسی با هر کسی که مثل خودش نبود! البته آن حدود از گلوبندک تا حسن آباد و کمی این طرف و آن طرف قرق «بی مخی یون» یعنی دار و دسته شعبان بی مخ هم بود. زورخانه ای راهم که شاه به عنوان «کادوی ۲۸ مرداد» برای او ساخته و هنوز هم هست، در آن حوالی و در ضلع شمالی پارک شهر قرار داشت.

هر چند روزی و یا هر چند هفته ای، قسمتی از شهر محل خودنمایی و جایی برای تصفیه حساب گروه ها و به قول امروز «گروهک ها» با یکدیگر بود.

مردم خسته شده بودند. دربار و سران ارتش و عوامل خارجی هم از تشدید ناآرامی‌ها بدشان نمی‌آمد؛ حتی به هرج و مرج بیشتر دامن می‌زدند تا مردم خسته‌تر شوند و در نهایت آماده پذیرش کودتا برای حفظ نظم و امنیت باشند!

خیابان آشیخ هادی از زمان‌های نسبتاً دور هم شاهد اتفاقات زیادی بود. از ماجرای سفاخانه و قتل آن مأمور آمریکایی، که قشقرقی در تهران به پا کرد، که بعداً معلوم شد، ریشه فتنه زیر سرانگلیسی‌ها، یعنی رقیب آن موقع آمریکایی‌ها در ایران بوده است، گرفته تا حادثه و رویدادهای کوچک و بزرگ دیگر.

خانه بسیاری از رجال و شخصیت‌های قدیم و جدید، خانه حکیم السلطنه، خانه مرحوم شیخ هادی نجم‌آبادی که همه دوستش داشتند و نیز مقبره او، خانه پدری دکتر مقدم که اکنون به صورت موزه‌ای ارزشمند درآمده است و نیز منزل دکتر مصدق و کاخ شاه و سایر درباریان که چند قدم آن طرف‌تر و در همان نزدیکی‌ها قرار داشت.

یادم می‌آید که خیابان سپه، اول سنگ‌فرش بود. بعدها بر روی آن آسفالت ریختند. خیلی از خیابان‌های تهران، همین‌طور بودند. حتی ریل‌های واگن اسبی دوره ناصرالدین‌شاه هم در زیر آسفالت همین خیابان‌ها مدفون است. می‌توانید کف خیابان را بکنید و ببینید.

من در آن سال‌ها سن و سالی نداشتم اما در حد فهم دوره کودکی خود چیزهایی در خاطر من نقش بست و اتفاقاتی را به چشم دیدم که هنوز هم به یاد دارم. یکی از آن اتفاقات، ماجرای فرار شاه در روز ۲۵ مرداد بود. در آن موقع، شعار مردم کوچه و بازار که بچه‌ها دسته‌جمعی به صورت آواز آن را همراه با دست زدن می‌خواندند این بود: «شاه فراری شده، سوار گاری شده!» در خیال بچگی خود، واقعاً به خود می‌گفتم چرا شاه فرار کرده آن هم با گاری؟!

همان روزها در میدان توپخانه (امام خمینی) جرثقیلی - که رانده‌اش را بعد از کودتا دستگیر کردند - مجسمه شاه را فرو انداخت. شادی مردم وصف‌ناپذیر بود. این اولین بار در تاریخ ایران بود که پادشاهی به دست مردم از کشور رانده

می‌شد، چراکه به نظر من قضیه محمدعلی شاه تا حدی متفاوت است. طرف‌های عصر، مسیر خیابان سپه تا خانه پدری را که در خیابان سلسبیل در غرب تهران بود، پیاده بر دوش برادرم ناصر، طی می‌کردیم. البته با شعار شاه فراری شده... در آن سن و در روز کودتا، تنها چیزی که در خاطر من مانده، زنده باد! مرده باد بود! «دسته‌جات سیاسی» هر کدام ساز خود را می‌زدند و قیافه خشن عده‌ای که با چوب و چماق از کامیون‌ها پیاده می‌شدند و برای ایجاد رعب و وحشت به جان مردم و مغازه‌ها و خانه‌هایی که احتمال می‌دادند که روزی در آنجا علیه شاه حرفی زده شده، می‌افتادند، هنوز جلوی چشمانم هست.

در خیابان کمیل امروزی که در آن موقع نامش شاه‌رخ بود و مدتی هم به نام یکی از محافظان مقتول شاه در حادثه ۲۱ فروردین سال ۴۴، «بابابیان» نام‌گذاری شده بود، در نزدیکی چهارراه خوش، حمامی قدیمی وجود داشت که با چند پله به زیرزمین می‌رفت، اسمش «گرما به باقرزاده» بود، مثل خیلی از حمام‌های قدیمی، خرابش کردند یادش به خیر.

داخل حمام بودیم که زد و خورد‌ها در همان چهارراه شروع شد. ارادل «شاه‌پرست» آمده بودند درهای حمام را بستند و زن‌ها جیغ‌کشان در گوشه‌ای از حمام پناه گرفتند. پس از مدتی بیرون آمدیم و مردمی را دیدیم که منفعل و بی‌پناه نظاره‌گر اقدامات «شاه‌دوستانه» او باش بودند. «در این مملکت کی باید خرد و اندیشه جای چماق را بگیرد؟»، این حرف‌های گنده گنده را من بلد نبودم، بعدها از زبان بعضی از بزرگ‌ترها آن هم به صورت یواشکی می‌شنیدیم.

درباره حوادث آن روزها و آن سال‌ها، صدها کتاب و مقاله نوشته شده، اما من در اینجا فقط می‌خواهم داستان و سرنوشت چند تیپ از آدم‌ها که همیشه وجود داشته و دارند را به طور کوتاه شرح دهم، نظایر آنها بسیارند.

در سر کوچه‌ای که ما ساکن آن بودیم، یک دکان شیرینی‌فروشی قرار داشت که صاحبش همراه با برادر و مادرش، در همان جا کار می‌کردند و در همانجا زندگی می‌کردند. بچه‌های محل مخصوصاً شب‌ها مقابل دکان او جمع

می‌شدند و با هم گپ می‌زدند. نمی‌دانم شاید حرف‌های سیاسی و «خلاف ادب» آن روزگارا!

اسمش محمود آقا بود، اهل آذربایجان، سوادى نداشت و آدمى بود بی‌اذیت و آزار. اما نمی‌دانم چرا در و پیکر مغازه‌اش را در ۲۸ مرداد با چوب و چماق خرد کردند. خودش جان سالم به‌در برد، اما می‌گفتند که مادر پیرش دچار جنون شد. جماعت «شاه دوست و میهن پرست» یعنی همان ارادل و اوباش شعبان بی‌مخ، انگ «توده‌ای» به او زده بودند. در حالی که او نه سواد داشت و نه داخل دار و دسته‌ای بود. در آن موقع، به بیشتر مخالف‌ها توده‌ای می‌گفتند. حزب توده هم بدش نمی‌آمد که این صفت همه‌گیر شود و طوری جا بیفتد که همه فکر کنند فقط «توده‌ای‌ها» مخالف شاه هستند. در حالی که تاریخ نشان داد که چنین نبود و نشد.

بعدها کاشف به عمل آمد که این اتهام، یعنی تهمت توده‌ای بودن آن مرد را صاحب یک مغازه کفاشی در آن طرف خیابان توی زبان‌ها انداخته بود، برای انتقام جویی شخصی و شاید به دلیل برخی جرو بحث‌ها. احتمالاً حمله به مغازه آن مرد بیچاره هم به تحریک همین شخص بود. آن مرد کفاش ظاهراً هوادار یکی از گروه‌های تند و تیز بود که می‌خواستند همه را یک‌شبه با تیرو تفنگ به «راه راست» هدایت کنند.

آن شخص بعد از ظهر ۲۸ مرداد هم گفته بود که «خوب پدر توده‌ای‌ها را درآوردیم». اما فکر نمی‌کرد که یک روز پدر خودش هم در خواهد آمد. حکومت کودتا پس از محکم کردن جای پای خود، به نوبت، خدمت همه رسید و به هیچ‌کس رحم نکرد حتی به نردبان‌هایش و همین‌طور هم شد. آن مرد کفاش را هرگز ندیدم و نمی‌دانیم بعدها چه بلایی سرش آمد.

در کوچۀ فرعی که ما در آن زندگی می‌کردیم، حدود ۵ یا ۶ خانه دیگر هم وجود داشت. از بخت بد یا خوب، بیشترشان یا ارتشی بودند یا شهربانی چی یعنی پاسبان. بخت خوب، چون از چماق چماقدارها مصون بودیم و بد که داریم می‌ترسیدیم که همین‌ها گرفتارمان کنند. در روزهای بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد این گروه از بنده‌های خدا که برای یک لقمه نان آن لباس را پوشیده بودند، مانده

بودند که طرف چه کسی را بگیرند. منتظر بودند تا ببینند کفه ترازو به کدام طرف سنگینی می‌کند. مثل خیلی از «رجال» و «شخصیت‌های برجسته» نیم‌قرن اخیر که با همین «رویه شریفه» خود را وسط زمین و آسمان نگه داشتند و شدند سیاستمدار عاقل!

اما نکته‌ای که از آن همسایه‌ها در خاطرمان ماند این‌که آنها آنقدر هم نمک‌به‌حرام نبودند که پس از کودتا کسی را لودهند، خدا همه‌شان را انشاءالله رحمت کند. فقط بچه‌های محل را نصیحت و ارشاد! می‌کردند که بله دنبال کار و زندگی خودتان باشید و بی‌خود خودتان را گرفتار نکنید. اما از آن گروه از ارادل و اوباش که واقعاً رذالت می‌کردند و از برکت شرکت در «آیین چماق داری» آن عصر، به آلاف و علوفی رسیده بودند و در آن ۲۵ سال سیاه، عمله و اکره دربار شدند، کمتر کسی با سر سالم به گور رفت. یکی از نوچه‌های آنها هم محله‌ای ما بود از ۲۸ مردادی‌هایی که با پول‌ها و حق‌الزحمه‌های پرداختی آن روز سیاه، به مال‌ومنال رسیدند. نمایشگاه اتومبیل و دفتر و دستک برای خودش دست و پا کرده بود و با قیافه گرفتن‌های رعب‌انگیز و قلدرمآبانه برای خودش و به خیال خوش آدمی شده بود. از ارادلی بود که حتی پاسبان‌های محله هم از او حساب می‌برند. دُم او به جای محکمی وصل بود. در روزهای تولد شاه، ولیعهد، ۲۸ مرداد و ... جشن‌های مفصل در مغازه‌اش می‌گرفت و رقاصی و خوش‌رقصی می‌کرد. حتی جلوی مغازه‌اش در خیابان، طاق‌نصرتی دایمی، با عکس‌های شاه و فرح و ولیعهد ساخته بود، که مردم پیاده و سواره هنگام عبور از خیابان از زیر عکس آنها رد شوند. این هم از حماقتش بود چون خود را برای روز انتقام انگشت‌نمای مردم کرده بود.

در روزهای انقلاب سال ۵۷ مردم همان بلایی را سراو آوردند که او در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر سر دیگران آورده بود. البته خیلی از مردم حاضر به انتقام جویی نبودند و با دل‌رحمی به زن و بچه او پناه دادند، اما خودش را نمی‌دانیم چه شد. بعد از سال ۱۳۵۷ هرگز او را ندیدم.

اما نماینده یک گروه دیگر از آدم‌های ابن‌الوقت، پزشکی بود که مثل بعضی از همکارانش همه را بی‌سواد و نادان فرض کرده بود و جز به کیف پول و



جیب گشادش به چیز دیگری فکر نمی‌کرد. بی‌دلیل خودش را داخل فضای زنده‌باد! مرده‌باد! آن روزها انداخته بود. او هم بعد از ۲۸ مرداد «عاقبت به خیر» شد و در مقابل مطب خود در حوالی سه‌راه سلسبیل، پارچه‌نوشته‌ای را آویزان کرده بود با این مضمون: «تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایون... را به وطن عزیز تبریک عرض می‌نماییم» دکتر... زمستان رفت و روسیاهی به ذغال ماند.

در روز فرار دوباره شاه در دی ماه سال ۵۷، مجسمه او برای دومین بار در همین میدان توپخانه سرنگون شد. از نزدیک شاهد شادی مردم مثل روز ۲۵ مرداد ۳۲ بودیم. عکسی از آن روز را در حالی که صفحه اول روزنامه اطلاعات، با عنوان درشت «شاه رفت» در دست گرفته‌ام، دارم و به بچه‌های آن روزها که هم‌سن و سال‌های خود من در ۲۵ سال پیش (پیش از ۲۲ بهمن ۵۷) بودند، نشان می‌دادم و گفتم بالاخره دیدید که شاه فراری شده، این بار نه با گاری بلکه با هواپیمای بوئینگ! و ۲۸ مرداد دیگری هم اتفاق نخواهد افتاد. اما کوعبرت؟

# خاندانی ایران شناس و ایران دوست



احمد مسجد جامعی

(وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی. عضو سابق شورای اسلامی شهر تهران)

از کسانی که در حوزه تهران مدت‌هاست به تأمل علمی پرداخته‌اند آقای ناصر تکمیل همایون است. ایشان دانش‌آموخته رشته جامعه‌شناسی است که به شاگردی مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی وزیر دانشمند دولت دکتر مصدق افتخار می‌کند. ضمناً با دکتر احسان نراقی هم در موسسه علوم اجتماعی همکاری نزدیک داشته است. می‌دانیم که نخستین کنگره علمی-دانشگاهی درباره تهران را همین موسسه در سال ۱۳۴۱ برگزار کرد و در آن کسانی همچون مهندس مهدی بازگان به سخنرانی پرداختند. کنفرانسی که هنوز مقالات آن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تکمیل همایون هر چند «محقق قزوینی» است، اما به واقع، به ویژه در تاریخ معاصر تحقیق و کوشش کرده است. حافظه قوی او و حضورش در عرصه‌های مختلف اجتماعی - سیاسی موجب شده که در زمینه‌های متعدد، خود نمادی از تاریخ معاصر تهران دست‌کم در نیم قرن اخیر باشد.

زمانی در پی آن بود که در دویست سالگی پایتختی تهران و انقلاب کبیر فرانسه زمینه‌ای برای فعالیت مشترک بین دو پایتخت دو کشور قرار سازد. هر چند این ایده چندان راه به جایی نبرد؛ اما موجب پدید آمدن برخی از آثار ارزشمند درباره تاریخ تهران با محوریت ایشان شد.

مناسب است از مرحوم دکتر محمود بروجرودی یاد کنیم که زمینه فعالیت‌هایی از این دست را فراهم آورد، هر چند چنانکه باید قدری ندید ولی همچنان پاک زیست و پاک ماند و پاک رفت.

تکمیل هر جا که سخن گفته و هر جا چیزی نوشته نگاهش به دفاع از این آب و خاک بوده است. او به واقع ایران‌شناسی را با ایران دوستی درآمیخت و هر چه پدید آورد در همین زمینه و موضوعات بود.

مرحوم غلامحسین برادر کوچک اوست که دانش آموخته رشته جغرافیا و اصلاً (آموزش و پرورشی) است. او در همان سال‌هایی که در وزارت ارشاد، نشریه تهران را اداره کل استان با مسئولیت مهرشاد کاظمی منتشر می‌کرد، همراه آنها شد و از شماره‌های نخست ویراستار ارشد آن مجموعه شد. این نشریه ماندگار بیش از سی شماره انتشار یافت. غلامحسین در آن جا، آثار و کتاب‌های مربوط به تهران را معرفی و نقد می‌کرد و کم‌کم گنجینه‌ای از این آثار فراهم ساخت که به ۶۰۰ اثر رسید. با پایه‌گذاری جایزه تهران، در دبیرخانه آنجا آغاز به کار کرد و خود در چهارمین دوره برگزیده شد.

سال گذشته، در روز تهران، نمایشگاهی از کتاب‌ها و آثار مربوط به پایتخت را در سالن ورودی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به نمایش گذاشت و آقای دکتر سیدعباس صالحی و گروهی از تهران‌شناسان و این جانب از آن جا دیدار کردیم و سپس در دفتر وزیر جمع شدیم و درباره گذشته و امروز و آینده تهران سخن‌ها شنیدیم و گفتیم. مرحوم غلامحسین تکمیل همایون در این دیدار درخواست محلی برای فعالیت‌ها و نشست‌های تهران‌پژوهان داشت. اما امسال، درست در همان روز، یعنی روز تهران، پژوهشگر تهران، در خاک تهران آریمید. فقدان او را نخست به همسر، فرزندان و برادر دانشمندش و برادرزاده هنرمندش، نادر و دیگر اعضای خانواده و همچنین به تهران دوستان تسلیت می‌گوییم.

# تهران شناسِ عاشق



محمد رضا سحاب

(رئیس هیات مدیره موسسه جغرافیائی سحاب)

درباره شخصیت علمی و فرهنگی و آثار دکتر غلامحسین تکمیل همایون بسیار نوشته‌اند، به ویژه پس از درگذشت آن استاد فرزانه که عمری را در خدمت به فرهنگ و تدریس تاریخ و جغرافیا گذراند و از همه مهمتر تهران شناسی و گردآوری آثار مکتوب مربوط به شهر تهران اعم از کتاب و نقشه و رساله و غیره را در سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داد.

مجموعه کتابخانه و آرشیو وی در اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهر تهران را می‌توان نمونه گویائی از خدمات این عاشق شهر تهران و تهران شناس یگانه‌ای که دیگر علاقمندان به این شهر تاریخی را به دور خود جمع می‌کرد و تشکیل جلسات مختلف از جمله سمینارها و بازدیدهای شهری و امثالهم روز به روز بر تعداد علاقمندان به این مقوله مهم که شناخت کلانشهر تهران و سوابق فرهنگی و تاریخی آن است، می‌افزود.

دکتر غلامحسین تکمیل همایون چون درختی سایه گستر، پربار و سربزیر

بدون ادعا و های و هوی در طول دودوده آخر زندگی پربار خود با طرح موضوع «تهران شناسی» و پیگیری و تداوم علیرغم بی‌مهتری‌های برخی از افراد، کاری کرد کارستان که آثار و برکات آن در آینده و بیشتر از پیش برای عموم روشن خواهد شد.

همانطور که در ابتدای سخن آورده‌ام در این نوشته قصد معرفی آن استاد فرزانه را ندارم و دیگران بیشتر و بهتر از قلم این بنده به این کار پرداخته‌اند و می‌خواهم در جهت اهداف و خواسته‌های آن بزرگمرد گزارشی از چگونگی تألیف و تدوین و چاپ و انتشار یکی از آثار ارزشمند درباره شهر تهران که شخصاً در جریان انجام و اجرای آن بوده‌ام، برای شادی روح آن عزیز و آشنائی خوانندگان این یادنامه با یکی از آثاری که در گذشته نه چندان دور با زحمت بسیار در باره کلان شهر تهران، ویژگی‌ها و معضلات آن تحقیق و پژوهش و سرانجام چاپ و منتشر شده است به نام Tehran: An urban analysis بپردازم: در سال ۵۱ - ۱۳۵۰ (۷۲ - ۱۹۷۱ م) دکتر هوشنگ بهرام‌بیگی با گذراندن دوره فوق لیسانس خود در دانشگاه دورهام انگلستان زیر نظر پروفیسور برایان دی. کلارک استاد جغرافیای شهری آن دانشگاه، با پیش زمینه‌ای که سال ۱۳۴۵ در موسسه جغرافیای دانشگاه تهران با مطالعه میدانی مناطق صنعتی جاده کرج و مازندران داشت، موفق به نخستین پژوهش علمی درباره شهر تهران گردید. این پژوهش که رساله فوق لیسانس وی بود بسیار مورد توجه استاد راهنما و دیگر اساتید وی قرار گرفت و در سال‌های بعد در دانشگاه آبردین اسکاتلند به تکمیل آن پرداخت. ضمن ملاقاتی در سال ۱۳۵۳ در دانشگاه دورهام به توصیه پروفیسور دبلیو بی. فیشر رئیس دپارتمان جغرافیای آن دانشگاه به مهندس عباس سحاب مدیر موسسه جغرافیائی و کارتوگرافی سحاب، چاپ و انتشار آن به صورت یک کتاب مستند همراه با نقشه‌ها و تصاویر و ... در برنامه کار این موسسه قرار گرفت.

با بازگشت دکتر بهرام‌بیگی به تهران و شروع کار در سمت استادی جغرافیا در دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی) کار آماده‌سازی و چاپ کتاب آغاز شد و مسئولیت اجرائی مراحل مختلف آن از حرفچینی، لی‌اوت، لیتوگرافی، چاپ

و صحافی کتاب بر عهده نگارنده که آن زمان معاون فنی موسسه سحاب بودم سپرده شد.

آقای دکتر بهرام بیگی برای آنکه کتاب را به نحو قابل ارائه در سطح بین‌المللی ارائه نماید، با توجه به زحماتی که در این پژوهش چندساله در تهران و دورهام و آبردین متحمل شده بود، می‌خواست که از هر جهت آن را کامل‌تر کند و از نظر تصاویر و نقشه‌ها نیز کم و کسری نداشته باشد. بنده هم که به دستور رئیس موسسه باید در این زمینه همکاری لازم را انجام داده و نیروی لازم را برای اجرای مراحل مختلف بخصوص حروفچینی و صفحه‌بندی یا به قول فرنگی‌ها «لی‌اوت» آن هم تراز کتاب‌های خارجی فراهم نمایم.

متن کتاب را به جای حروفچینی سربی با کمک چند تایپیست انگلیسی‌زبان ماهر با ماشین کامپوزر آی بی ام که به تازگی به ایران رسیده بود شروع کردیم و چون ماشین سیستم حافظه داشت، پس از تصحیح متن توسط دکتر بهرام بیگی، اصلاحات لازم بر روی آن انجام می‌شد.

هم زمان روزهای پنجشنبه و جمعه به اتفاق ایشان به نقاط مختلف شهر مانند لاله‌زار، شوش، مولوی، شمال شهر، شمیران و جاده کرج و ... برای عکاسی از مناظر و ساختمان‌های تهران و کارخانه‌های بیرون شهر می‌رفتیم و بنده نهایت سعی و کوشش خود را برای تهیه عکس‌های مورد نظر دکتر بکار می‌بردم. در این خصوص حدود ۲۰۰-۳۰۰ عکس گرفته شد که از میان آنها تعداد ۹۳ قطعه عکس انتخاب و علاوه بر آن تعداد زیادی از تصاویر و نقشه‌های کهن از کتب کتابخانه و آرشیو موسسه سحاب انتخاب و در کتاب درج شد.

لی‌اوت و صفحه‌بندی کتاب نیز زیر نظر دکتر بهرام بیگی در بخش فنی موسسه با کمک چندتن از همکاران کارتوگراف و لیتوگراف بر روی فیلم‌های آماده شده از متن و نقشه‌ها و تصاویر بر روی آسترالون انجام و مونتاژ می‌شد. بیشتر اوقات این کار تا پاسی از شب بطول می‌انجامید و دکتر بهرام بیگی با علاقمندی خاص خود پایه پای همکاران مادر موسسه می‌ماند و نزدیک‌های صبح به منزل میرفت.

بالاخره بعد از چندماه کار مونتاژ و کنترل‌های مکرر از نظر دقت و صحت

متن و تصاویر کتاب که روی نمونه‌های اوزالیدی انجام می‌شد، به تأیید دکتر رسید و کار تهیه پلیت (زینک) برای چاپ آنها آغاز شد. قرار شد چاپ کتاب با ماشین چاپ افست رولند آلمانی که به تازگی در چاپ سحاب نصب شده بود، در فرم‌های بزرگ ۱۶ صفحه‌ای انجام شود. لذا کاغذ گلاسه درجه یک اتریشی لیکام ۱۵۰ گرمی به مقدار لازم برای چاپ یک هزار جلد تهیه و به چاپخانه تحویل شد.

در نتیجه بعد از گذشت حدود ۱۰ ماه از شروع کار، حاصل تلاش همه ما به چاپخانه رفت و ظرف یک هفته کار چاپ با دقت زیاد توسط ماشینچی‌های ماهر چاپ سحاب و با نظارت بنده و زیر نظر آقای دکتر بهرام‌بیگی به خوبی به انجام رسید.

مرحله بعدی صحافی کتاب بود که می‌بایست که توسط یکی از صحافی‌های دقیق و هنرمند انجام شود که این مرحله از کار به صحافی ایرانمهر و آقای کربندی سپرده شد و با تهیه گالینگور چرم نمای هلندی مناسب و کلیشه برای طلاکوبی عنوان و عطف کتاب، این مرحله نیز بخوبی به انجام رسید و رضایت مولف محترم و مدیر موسسه حاصل شد.

این‌ها که گفته شد، کارهای عمدتاً فنی و تکنیکی بود که ما انجام دادیم اما از این موضوع نباید غافل شد که این کتاب حاصل چندین سال پژوهش و کار مطالعاتی و میدانی استاد دکتر هوشنگ بهرام‌بیگی بود که در اینجا جمله‌ای را از ایشان نقل می‌کنم:

... اما در مورد نگارش مطالب خلاصه‌ای برای کتاب «تهران» با توجه به اینکه بیش از ۴۰ سال پیش منتشر شده، تصور می‌نمایم استفاده از مطالب مندرج در ضمیمه شماره ۴ (ص ۱۸۴)<sup>۱</sup> آن کتاب تا حد زیادی کمک می‌نماید. اگر لازم دیدید اشاره شود که مولف برای تهیه کتاب از مطالعات میدانی فشرده و بیش از ۱۳۸ منبع و مرجع مختلف استفاده نموده است. متن اصلی این کتاب مضمون پایان‌نامه فوق لیسانس او بوده که با سرپرستی پرفسور بریان

دی. کلارک استاد جغرافیای شهری در دیپارتمان جغرافیائی دانشگاه دورهام انگلستان و سپس در دانشگاه آبردین اسکاتلند انجام شده است. البته برای چاپ به صورت موجود تغییراتی در آن داده شده که از جمله عکس‌های متنوعی است که توسط آقای محمدرضا سحاب گرفته و به آن افزوده شده است.

به‌طور خلاصه باید گفت تا آن زمان درباره تهران کتاب‌های زیادی تهیه و منتشر شده بود، اما می‌توان گفت که برای نخستین بار یک اثر آکادمیک در ابعاد مختلف جغرافیائی، تاریخی، جمعیتی، فرهنگی و اجتماعی، شهرسازی، حمل و نقل، کاربری اراضی و... در ۶ فصل همراه با ۳۸ جدول آماری و ۱۴۵ نقشه‌های تماتیک، نمودار و تصاویر مختلف از آثار تاریخی و نقاط دیدنی و عوارض طبیعی همراه با ۲ نقشه رنگی پیوست حاصل چندین سال کار پژوهشی دکتر هوشنگ بهرام‌بیگی استاد جغرافیای دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی) درباره تهران به شکلی مستند و زیبا در سطح کتاب‌های اروپائی چاپ و منتشر گردید.

انتشار کتاب تجزیه و تحلیل شهر تهران. Tehran: An urban analysis انعکاس خوبی در جامعه علمی و فرهنگی ایران و دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی کشورهای اروپائی داشت. بخصوص که می‌توان این اثر آکادمیک را نخستین پژوهش علمی و متدیک درباره این کلان شهر بزرگ خاورمیانه دانست که در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷ میلادی) در ۲۰۰ صفحه به قطع رحلی به متن انگلیسی چاپ و منتشر شد.

در خاتمه برای انجمن تهران‌شناسی و دیگر دست‌اندرکاران تدوین و انتشار کتاب یادنامه زنده یاد دکتر غلامحسین تکمیل همایون، آرزوی سلامتی و توفیق دارم.

روحش شاد و یادش گرامی باد.



# یادی از استاد گرانقدر



مهرشاد کاظمی

(رئیس ستاد گردشگری شهرداری تهران)

آشنایی اینجانب با مرحوم دکتر غلامحسین تکمیل همایون به سال ۱۳۷۸ باز می‌گردد. در آن سال‌ها، من نشریه «خبرنامه تهران» را از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان تهران منتشر می‌کردم.

بعد از انتشار سه پیش‌شماره و چاپ شماره اول از خبرنامه تهران، از سوی دکتر ناصر تکمیل همایون، اخوی مرحوم دکتر غلامحسین تکمیل همایون به ایشان معرفی شدم و قرار شد تا در بخش معرفی کتاب و نوشتن مقالات با یکدیگر همکاری کنیم.

نیک به یاد دارم که در شماره دوم، مقاله‌ای از ایشان تحت عنوان «نگاهی به پیشینه کتابخانه‌داری و کتاب‌فروشی در تهران» چاپ شد. در شماره‌های بعدی نشریه، تصمیم بر آن شد تا به معرفی کتاب‌های چاپ شده با موضوع تهران نیز اقدام نماییم. این کار با نظارت دکتر غلامحسین تکمیل همایون و بعضاً توسط شخص ایشان انجام می‌شد. نشریه فوق با انتشار ۳۴ شماره تا

سال ۱۳۸۰ به فعالیت خود ادامه داد.

گام دیگری از همکاری‌های ما به سال ۱۳۹۲ باز می‌گردد، یعنی زمانی که اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهر تهران فعالیت‌های کاری خود را بر اجرا و حمایت از امور پژوهشی متمرکز ساخت، در این راستا با دعوت از دکتر غلامحسین تکمیل همایون همکاری ما آغاز شد. در هفته پایانی آذر همان سال توانستیم نخستین جشنواره پژوهشی جایزه تهران را برگزار کنیم. بعد از برگزاری موفق این جشنواره تصمیم گرفتیم تا کتابخانه‌ای تخصصی برای مطالعات تهران پژوهی تاسیس نماییم. این مهم با پیگیری‌ها و تلاش آقای غلامحسین تکمیل همایون بعد از یکسال عملی شد. در سال ۱۳۹۴ کتابخانه تخصصی با حدود ۶۰۰ عنوان کتاب راه‌اندازی و نام گنجینه تهران بر آن نهاده شد. در ادامه با بهره‌گیری از راهنمایی و مشاوره‌های آقای دکتر تکمیل همایون، برای بسط برنامه‌هایی با موضوع تهران اقدام به برگزاری سلسله نشست‌های گفتگو محور با عنوان عصر تهران کردیم. مسئولیت اداره این نشست‌ها اغلب با دکتر غلامحسین تکمیل همایون بود و با همکاری آقای محسن اسدی از همکاران مجموعه، در نگارخانه تهران که در سال ۹۴ در محل اداره فرهنگ و ارشاد شهر تهران افتتاح شد، برگزار می‌شد.

بین سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ خبرنامه تهران که آخرین شماره آن را، ۱۳ سال قبل چاپ کرده بودیم مجدداً منتشر ساختیم. البته با این تفاوت که این بار به صورت مناسبتی چاپ می‌شد. در مجموع هشت شماره از این خبرنامه منتشر شد. در این هشت شماره نیز ما همکاری دکتر را با خود داشتیم.

از دیگر همکاری‌های ما دکتر تکمیل همایون می‌شود به برگزاری تورهای تهرانگردی ویژه پرسنل ارشاد اشاره کرد، که در چندین نوبت انجام شد.

همچنین در چهارمین جشنواره پژوهشی جایزه تهران از ایشان به عنوان پیشکسوت تهران پژوهی، به پاس تلاش‌های بی‌وقفه در امر مطالعات تهران و برای قدردانی از زحمات او در گردآوری، حفظ، نگهداری و مدیریت گنجینه تهران تقدیر به عمل آمد.

آخرین دیدار اینجانب با دکتر، به مرداد ماه سال جاری (۱۳۹۹) باز می‌گردد،

این دیدار نیز زمینه‌ساز فعالیتی نو در عرصه تهران بود. برای تکمیل سامانه جامع گردشگری شهر تهران از ایشان دعوت کردم تا در ستاد گردشگری شهرداری تهران حضور یابند طی این دیدار قرار بر این شد تا بخش معرفی موزه‌های تهران را ایشان عهده‌دار شوند. اوائل شهریور ماه طی تماس تلفنی اطلاع دادند، کار در حال انجام است و تا اوایل آبان به پایان می‌رسد. متأسفانه تقدیر به گونه‌ای دیگر رقم خورد و ما استاد عزیز دکتر غلامحسین تکمیل همایون را از دست دادیم.

آنچه از خاطره و یاد استاد عزیز در ذهن ما باقی خواهد ماند روحیه خستگی ناپذیر او در امر پژوهش بود. تواضع و نرمی، حسن سلوک، حب وطن و تعهد کاری سرلوحه و الگویی است که او به ما آموخت.

از خداوند متعال مغفرت الهی برای او خواستارم.  
روحشان شاد

# نسلی برای هویت بخشی تهران



رضا دبیری نژاد

(دانش آموخته ایران شناسی؛ مدیر موزه ملی ملک)

تهران شهر در هم تنیده‌ای است که همین در هم تنیدگی آن را کلافی سردرگم کرده است که نمی‌دانی از کجا گشوده می‌شود. اما در این سال‌ها به نظر می‌آید افراد و حلقه‌هایی هر کدام گوشه‌ای از این کلاف را گرفته‌اند تا به سویی بگشایند. در واقع انگار دوباره در حال ساختن تهران هستند و تهران را تکه تکه در کنار هم می‌گذارند تا شکل بگیرد، ساخته و شفاف شود؛ چرا که شفاف نبودن هر چیزی را مبهم کرده و در محاق می‌برد و این گونه غریبه می‌شود. در حالیکه آشنایی حاصل شناخت و داشتن تصویر عیان و خاطره‌گون است. شاید همین نیاز به آشنایی و درآوردن آن از ابهام دلیلی شده است تا این سال‌ها افرادی به سان یک جنبش و تکاپو در کار شناخت و روایت تهران شوند. تهرانی که به نظر می‌آید دوره‌ای دچار وقفه شده بود و در حمله مهاجرت‌ها، هویت بومی خود را از دست داده بود. در این جنبش نوظهور بازیابی هویت برای تهران اما قرار نبود مرز تفکیک

تهرانی و غیرتهرانی شود، بلکه هویتی که با تجربه‌های جدید و ایجاد تجربه از طریق خوانش روایت‌ها ایجاد تعلق و هویتی نو و فراگیر برای همه تهرانی‌های حاضر در امروز تهران کند.

جستجوی هویت برای تهران امروز تلاقی دو نسل بود، نسل پیشینی که تهران را به مثابه موطن خود می‌شناخت و هویت تهران برای او نقش خاطره‌ای داشت و جستجوی هویت برای آنها نوعی جستجوی خاطرات و هویت شخصی محسوب می‌شد. از همین رو جغرافیای زیستی و تجربه زیسته مشترک برای آنها همان ارزش‌های هویتی بود که در جستجوی آن بودند و تلاش داشتند تا این جغرافیا و این تجربه‌ها را شناسایی، بازخوانی و منتشر کنند تا از طریق انتقال آن بتوانند به خاطره جمعی امروزی نیز تبدیل کنند.

نسل دوم را می‌توان نسل جوان و نوپایی دانست که می‌خواهد هویت شهروندی خود را از طریق دانش فرهنگی به دست آورد و در این سال‌ها تلاش کرده است تا شهر تهران را بخواند و آن را تجربه کند.

تلاقی این نسل‌ها به هر دو کمک کرده است تا هر دو دست در دست هم داده و در واقع معنایی جدید را برای تهران بسازند و سبب تعلق به آن شوند. این تعلق جغرافیایی سبب‌ساز هویت و در ادامه آن ایجاد انگیزه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌کند. انگیزه‌هایی که نسل پیشین داشته است و در پس چشم‌انداز آرمانی خود پیش آمده است تا آن آرمان را بسازد، آرمانی که به او انگیزه داده و همیشه امیدوار بوده است. امیدی که گاه نسل جوان آن را از دست می‌دهد و به دلیل نداشتن آن، شهر را ناخوشایند می‌بیند و بر آن فریاد برمی‌آورد اما نسل گذشته با همه امیدواری الگوی دلسوزی پایدار و دلسوزی بوده است تا همواره شهر را دوست بدارد.

اکنون در این سال کروناایی که با حجمه نبودن قابل توجه نسل آرمانخواه و امیدوار روبرو هستیم، نبود این افراد، نسل جوان را از نبود امید و انگیزه ترسانده است؛ اما باید میراث نسلی که در پی تهران‌شناسی بودند را همان امیدواری و نگاهی آرمانی دانست که آنها را پویا نگه داشته است. باید از نسلی که رفته است این میراث را گرفت و انتقال داد.

روایتی از آخرین گشت و گذار فرهنگی  
دکتر غلامحسین تکمیل همایون؛

## خانه موزه سیمین و جلال



بهرنگ ذوالفقاری

(پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

### پیش پرده

اهل تاریخ متصف هستند که بیش از آنکه به حال و آینده بپردازند، دل در گرو گذشته دارند. اگرچه با این توصیف موافق نیستم اما ضایعه درگذشت استاد دکتر غلامحسین تکمیل همایون، برای این دانشجوی کم بضاعت رشته تاریخ یکی از دردناک‌ترین و متاخرترین نمونه های شخصی در کم‌توجهی به حال و اکنون بود. ساعاتی که در کنار دکتر غلامحسین تکمیل همایون در صبح پنجشنبه ۲۰ شهریور ماه ۱۳۹۹ به گشت و گذار در «خانه موزه سیمین و جلال» و هم کلامی و هم نشینی گذشت به هیچ وجه و در هیچ صورت این گمان را بر نمی‌انگیخت که این نشست، آخرین دیدار با مردی فرزانه، آرام و مودب، پرشور و سرشار از پویایی، نیروی جستجوگر ذهنی، و خوش سخن باشد. نشستی که در واقعیت به آخرین حضور مادی ایشان در یک جمع علمی- فرهنگی بدل شد و فردای آن روز قدم به بیمارستانی گذاشتند، که

سرآغاز سفر ایشان به وادی جدید و جهانی از جنس و لونی دیگر بود. به احترام مهر و لطف استاد، حرمت دوستی و شاگردنوازی و در پاسداشت روحیه جستجوگر و پرتلاش ایشان، وظیفه دارم آنچه در واپسین گشت و گذار علمی - سیاحتی با دکتر غلامحسین تکمیل همایون طی شد و این حقیر در کنار دو عزیز دیگر جناب دکتر مجتبی امیری، عضو محترم هیات علمی دانشگاه تهران و جناب آقای رضا توسلی، مدیر محترم خانه موزه سیمین و جلال، شاهد آن بودم را روایت کنم.

### پرده اصلی

دیدار از خانه به همراه دکتر امیری و باراهنمایی جناب توسلی از سالن پذیرایی خانه آغاز شد. از صحبت درباره اسناد قرار داده شده در ویتزین، تا تغییراتی که در منزل بعد از لوله‌کشی آب رخ داده بود. در اتاق کار جلال آل احمد و با مشاهده کتابخانه ایشان بود که گویی داغ دل مرحوم دکتر غلامحسین خان باز شد، درباره کم‌رونق بودن وضعیت غالب خانه‌موزه‌هایی که در این ایام رفته بودند صحبت کردند و اینکه در گفت‌وگوهای پراکنده‌ای که در هر نوبت با مسئولان هریک از این خانه‌موزه‌ها داشتند، پیشنهادهایی برای افزایش مراجعان ارائه دادند. از اینکه در خانه‌موزه‌ها، می‌توان در فضای مناسب، کتابخانه‌ای عمومی یا تخصصی راه‌اندازی کرد و با در برخی خانه‌موزه‌ها تلاش کرد وظایفی از مجموعه‌های «سرای محله» را به اجرا گذارد و با این قبیل راهکارها به رونق خانه‌موزه‌ها و فراموش نشدن آنها یاری رساند. بخشی از گلایه‌های شادروان دکتر تکمیل همایون نسبت به مسئولان و موزه‌داران خانه‌موزه‌ها بود، اعتقاد داشتند برخی از آنها به کارشان همچون کاری اداری و ماشینی با رویکرد انجام وظیفه نگاه می‌کنند و به عبارتی روز می‌گذرانند، تا حقوق آخر برج را دریافت کنند، اینکه در مجموعه‌هایشان چه رخ می‌دهد؟! گویا دغدغه آنها نیست!! اکنون و از پس آن حادثه شوم، هنگامی که به یاد آن صحبت‌ها می‌افتم، تازه متوجه گوشه‌هایی از درد و خلجانی می‌شوم که به تدریج در وجود استاد نشست کرده بود و شاید همین انباشت‌ها بود که

به یکباره در صبحگاه ۲۱ شهریور ماه خود را در غالب آن عارضه نمایان ساخت. برای کسی که خود یک دم آرام نگرفت، و روز و شب، مستمر و عاشقانه برای پاس داشت میراث، تاریخ و فرهنگ شهر و جغرافیایی که دوست داشت «تهران» و زادگاه خاندانی اش «قزوین» و سایر نقاط ایران، مایه می گذاشت، مشاهده کم کاری ها و کاهلی ها برای این اهداف ملی و فرهنگی، بس سخت، عذاب آور و متأثر کننده بود.

شادروان دکتر تکمیل همایون در این چند سال که حقیر با واسطه شاگردی در محضر برادر بزرگوار و بزرگتر ایشان دکتر ناصر تکمیل همایون، سعادت آشنایی با ایشان را یافته و دیده بوم، چند جمله ای از کلامشان با آن طنین خاص را معمولاً با خنده و گاه با شوخی همراه می ساخت و برای همین دشوار بود نشانه های ناراحتی را در کلام ایشان جستجو کرد و دریافت.

ایشان چندسالی بود که از کار اداری و رسمی بازنشسته شده بود اما میزان مشغله ها و تکاپوهایشان نه تنها کم نشد، بلکه فزونی نیز گرفته بود. از تلاش برای گردهم آوردن تهران دوستان و پژوهشگران حوزه تهران به هر بهانه و مناسبتی، از فعالیت در فضای مجازی و گروه های تلگرامی، پیام گذاری ها و خبررسانی های مستمر گرفته تا راه اندازی نشست های تهران پژوهی در اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و تاسیس انجمن تهران شناسی و جشنواره تهران؛ از گشت و گذارهای فرهنگی منظم با دوستان و علاقه مندان برای بازدید آثار و بناهای برجای مانده از گذشته های دور و نزدیک تهران گرفته تا همکاری در تالیف کتاب ها، پایان نامه ها، انتشار مجلات و داوری جشنواره ها، همه و همه نشان از شوق و شور بزرگ مردی داشت که خویشکاری جز پاسداشت و بزرگداشت فرهنگ، هنر و تمدن ایران برای خود سراغ نداشت.

همزمان با بالا رفتن از پله های خانه موزه سیمین و جلال و حضور در اتاق کار بانوی بزرگ خانه، «سیمین دانشور» بود که دکتر غلامحسین خان به یاد خاطرات دوران کودکی و سال های نخست مدرسه شان در همین محدوده جغرافیایی شمیران افتادند و از مراجعه چندی پیش خود برای یافتن خانه دوران کودکی در همین محله مربوط به حدود ۶۰ سال پیش از این تاریخ



گفتند. به روایت ایشان خوشبختانه آن خانه دوران کودکی همچنان برجا بود و می‌شد به سراغ آن رفت. مرحوم دکتر تکمیل همایون اما خاطره اصلی و شیرین را در زیرزمین خانه، هنگامی که عکس‌های محله و خانه موزه کنونی در حال بنا شدن را دیدند، برای بنده و دکتر امیری شرح دادند. خاطره‌ای که با کسب اجازه از استاد عزیز، دکتر ناصر تکمیل همایون، آن را نقل می‌کنم:

غالب بچه‌هایی که به مدرسه همان محله تجریش می‌آمدند، از طبقه مرفه و برخوردار جامعه آن روز ایران بودند، فرزندان مالکان و یا کارخانه‌داران و یا مسئولان حکومتی رده دوم و سوم، گویا در ابتدای سال تحصیلی وقتی معلم ایشان از شغل پدران دانش‌آموزان جویا می‌شوند، غلامحسین خان، در عالم کودکی به گمان اینکه نزد باقی هم‌کلاسی‌ها کم نیاورد، شغل پدر را که کاسبی ساده‌دل و آرام با درآمدی معمول بود، سرهنگ ارتش عنوان می‌کنند! این موضوع در ذهن معلم و دیگر اولیای مدرسه ثبت می‌شود و گاه که قرار بود برای کودکان کمتر برخوردار مدرسه کمکی جمع کنند از غلامحسین نیز می‌خواستند که از جناب سرهنگ مبلغ متناسب جایگاه و منصب‌شان برای مدرسه کمک بیاورد.

روزی به مناسبتی می‌بایست اولیای دانش‌آموزان به مدرسه مراجعه می‌کردند و غلامحسین می‌اندیشد حضور پدر با آن سادگی رفتار و گفتار همه چیز را برملا خواهد کرد، پس بهتر است از برادر بزرگترشان که دانشگاه دیده و خوش‌سخن بودند، یعنی ناصر خان تکمیل همایون که آن زمان مربی دانش‌سرای عالی بودند، بخواهند که به جای پدر راهی مدرسه شوند. مرحوم دکتر تکمیل همایون نقل می‌کردند: «در هنگام حضور برادر در مدرسه، مدیر و ناظم چند نوبت از اعلام و ابلاغ سلام گرم و عرض ادب به حضور جناب سرهنگ گفتند و اینکه امیدوارند در نوبت بعد ایشان خود به مدرسه تشریف بیاورند! این جناب سرهنگ، جناب سرهنگ گفتن‌ها برای استاد ناصر تکمیل همایون تعجب‌برانگیز بود که منظور این مسئولان مدرسه چه کسی است و وقتی موضوع را با برادر کوچکتر در میان می‌گذارند، تازه غلامحسین لومی‌دهد که در ابتدای سال چه به معلم و مدیر گفته، اینجاست که صدای ناصر خان با عتاب

بلند می‌شود که: من سال‌هاست که با همین روحیه نظامی‌گری و وابستگی به رژیم مبارزه و مخالفت می‌کنم، آن وقت تو پدر ما را یکی از همین طبقه معرفی کردی؟! باید فردا که به مدرسه رفتی راستش را به معلم و مدیر بگویی. متأسفانه زمان برای ادامه کلام و شنیدن خاطرات اندک بود. باید راهی حیاط خانه موزه می‌شدیم برای آغاز مراسم نشست پنجاه و یکمین سالگرد درگذشت جلال آل احمد.

در حیاط پس از دیدار با بزرگان اهل فرهنگ، علم و ادب، و سخنرانان مراسم آن روز، استاد دکتر ناصر تکمیل همایون، دکتر محمد جواد حق‌شناس، استاد غلامرضا خاکی، استاد محمدحسین دانایی و دیگران، مجال اندک دیگری پدید آمد برای گفت‌وگو درباره وضعیت خانه‌موزه‌ها؛ شادروان دکتر تکمیل همایون ضمن اشاره به دیدارهایی که از بسیاری از موزه‌ها و از جمله خانه‌موزه‌ها داشتند به برنامه‌های چند هفته اخیر از جمله فعالیت‌های انجمن تهران‌شناسی و سلسله برنامه‌هایی که با عنوان «دیدار با تهران» در حال برگزاری بود، پرداختند. بر اساس همین صحبت‌ها بود که دریافتیم در همان بازه زمانی هفته‌ای که در انتهای آن قرار داشتیم، استاد و همکاران هرروز یک برنامه را در یکی از مکان‌های تاریخی یا موزه‌های تهران برگزار کرده بودند. فعالیتی ارزشمند و پرثمر اما دشوار و خسته‌کننده برای کسی به سن و سال مرحوم دکتر تکمیل همایون.

موضوع جالب دیگری که سبب شد گفت‌وگوی حقیرو و جناب دکتر تکمیل همایون طولانی شود، موضوع آمار تعداد خانه‌موزه‌های تهران بود. بر اساس آمار استاد این تعداد بیش از ۶۰ عنوان خانه‌موزه بود، اما بنده که در راستای رساله دکتری‌ام درباره این موضوع جستجو کرده بودم، بر اساس تعاریف و معیارهایی که وجود داشت عرض کردم این آمار کمتر است. آنجایی که این آمار تقریبی ۳۰ عدد خانه موزه را در سخنرانی کوتاه خودم در همین مراسم اعلام کردم، استاد بلافاصله و بعد از پایان عرایض اینجانب، جهت اطلاع جمع حاضر اعلام کردند: نظر دیگری هم وجود دارد و این تعداد بیش از این است.

## پرده آخر

پنجشنبه شب ۲۰ شهریور ماه حوالی ساعت ۲۱ بود که تلفن همراهم زنگ خورد، در کمال ناباوری شادروان دکتر غلامحسین تکمیل همایون بود که سرحال و پرانرژی احوال‌پرسی کرد و مثل همیشه برای تشویق جوانان و شاگردان، تماس گرفته بودند تا دوباره به خاطر حضور و سخنرانی «خوب و مفیدم» البته به روایت و در نگاه ایشان، از این شاگرد تشکری دوباره کنند. شرمنده شدم و سپاسگزار، در بین صحبت‌ها مجدد موضوع تعداد خانه‌موزه‌های شهر تهران مطرح شد و به تدریج شروع به شمارش کردیم، ایشان نام می‌بردند و بنده هم اضافه می‌کردم و برعکس. چون صحبت به درازا می‌کشید قرار گذاشتیم در هفته‌های آینده بعد از برنامه «هفته تهران» یا حتی قبل از آن، با وجود برنامه‌های متعددی که استاد داشتند، ضمن دیدار حضوری که برنامه‌ای هم برای بازدید از «خانه‌موزه معمار لرزاده» داشته باشیم در کمال تعجب بنده، این خانه موزه تازه تأسیس تهران را استاد هنوز ندیده بودند آمار خانه‌موزه‌ها را با یکدیگر مطابقت دهیم. اما هزاران افسوس که نمی‌دانستم گردش روزگار برنامه‌ای دیگر در پیش دارد. به قول حضرت خیام «این قافله عمر عجب می‌گذرد / دریا بدمی که با طرب می‌گذرد...»

حال من مانده‌ام و دو وعده عملی نشده؛ نزد خود متعهد شدم و قول داده‌ام، اگر به خواست خدا عمری باقی بود، به رسم شاگردی و به «حق صحبت قدیم» هر دو وعده را عملی کنم؛ درباره آمار خانه‌موزه‌ها و تعریف این نوع از موزه‌ها حتماً با یاد استاد غلامحسین خان تکمیل همایون خواهم نوشت و در اولین فرصتی که دیدار از «خانه‌موزه معمار لرزاده» فراهم شد با یاد استاد و آنچنان‌که با ایشان در «خانه موزه سیمین و جلال» به نظاره بنا، اشیاء و نقل خاطرات بزرگان صاحبخانه رفتیم، گردش‌های خواهیم کرد و از ایشان، دیگر عزیزان و بزرگان عالم فرهنگ، هنر و دانش ایران که در این سال سخت از دست دادیم یادی خواهیم کرد. به امید آن روز و روزهای بهتر برای سرزمین عزیز ایران.

# امیدوارم که قدر هر کسی به موقع معلوم شود



ندالطفی مهبیاری  
(دبیرانجمن تهرانشناسی)

دوست داشتم این گونه نوشته‌ام را شروع کنم، برای استاد غلامحسین تکمیل همایون شادمانگی و دیرزیستی آرزو دارم اما نمی‌شود که بشود، ای کاش هنوز زمان زیستن می‌داشتی.

متأسفانه مدت زمانی است که دیگر شما را در جمع مان نداریم هرچند که بیش از پیش مشتاق دیدارتان هستیم حس دلتنگی امان مان را بریده است. برای همه ما غیرقابل باور می‌باشد. با آن همه شور و اشتیاق، این‌گونه با این سرعت چراغ عمرتان خاموش شود.

آخرین دیدارمان در روز بزرگداشت جلال آل احمد در خانه موزه سیمین و جلال بود که بسیار خوش گذشت. بارها و بارها خندیدیم و شما مجدداً با حضورتان گرمایی و صف‌ناپذیر به جمع علاقمندان داده بودید و سر حال تراز هر روز دیگری شروع به سخنوری کردید.

نمی‌دانستم این آخرین دیدار ما می‌باشد و دیدار بعدی به جهان دیگری

موکول می‌شود.

دوست عزیز روحت شاد، یادت گرامی، جایگاهت بهشت برین. بنده هم همانند دیگر دوستان وظیفه اخلاقی خودم می‌دانم متنی نه چندان قوی در خصوص شرح حال ایشان برای یک یادنامه بنویسم. مسلماً انسان شناسی کار بسیار دشواری است اما من توانستم در عرصه کاری، استاد غلامحسین تکمیل همایون را خوب بشناسم.

استاد غلامحسین تکمیل همایون یکی از دانش‌آموختگان مدرسه دارالفنون بود که توانست به دنیای بزرگ مردان دانش و آگاهی قدم بگذارد و خدمات خالصانه و عاشقانه فرهنگی بسیار ستودنی را انجام داد

باید گفت محدود هستند افرادی که در دوران زندگی، خود را مسئول می‌دانند که رد و اثری سازنده و قابل درک بر جامعه بگذارند و برای کیفیت بخشیدن به زندگی دیگر انسانها تلاش کنند. بی‌آنکه کسی به آنان این مسئولیت را واگذار کرده باشد، ایشان دقیقاً از این دسته افراد بودند که با نبوغ ذاتی خود توانسته بود تاثیر آموزنده و اجتماعی خوبی از خود به جا بگذارد.

حدود دو سال پیش من از طریق نوشته‌هایشان با ایشان آشنا شدم؛ اولین بار که او را دیدم با چهره‌ای موقر، متین، مصمم و شاداب با لباسی آراسته و قامتی راست و موزون وارد دفتر ما شد. ایشان در سن هفتاد و خورده‌ای سال بودند و من جوانی ۳۱ ساله. در همان بدو ورود انرژی مثبتی را با خود به سوغات آورده بود و با صدایی معتدل و آرام و البته عاری از هرگونه رنگ و کرشمه شروع به سخن گفتن از فعالیت‌های خود در زمینه‌های مختلف تاریخ و جغرافیا کرد و علی‌الخصوص دغدغه اصلی و همیشگی اش از شهری به نام تهران، با حساسیت و دلسوزی‌ای که برایمان تازگی داشت. چندین مجله همراه خود داشت که در هر کدام اثر قلم ایشان به چاپ رسیده

بود

در فاصله کوتاهی آنها را خواندم و قرار شد بخش‌هایی از مطالبش را در اختیار مجموعه ما قرار دهد که در مجله تهران انتشار بدهیم و اینگونه نقطه آغاز دوستی و همراهی ما با یکدیگر شروع شد.

و همچنین در تمامی برنامه‌هایی که با موضوع تهران در نظر داشتیم به ما در انتخاب، آماده‌سازی و ویرایش برنامه‌ها، به ویژه جشنواره چنارستان کمک می‌کرد و در همین راستا دوستان زیادی را به جهت همکاری در زمینه‌های متعدد فرهنگی به مجموعه دعوت می‌کرد که مورد استقبال اکثریت قرار می‌گرفت.

او توانسته بود با اخلاق خوش همه را به دور هم جمع کند، از رقیبان تا رفیقان.

یک شعار داشت اخلاق مهمترین مسئله در دنیای مدرن است که انسان امروزی را می‌سازد. به لطف ایشان دوستان زیادی با ما همراه شدند که محبت‌شان شامل حال ما شد و همنشینی با آنان مایه افتخار ماست.

در این مدت زمان که استاد در کنارمان بود شور و هیجان خاصی داشت و بارها می‌گفت سر از پا نمی‌شناسم وقتی می‌بینم محلی برای تحقق به رویاهایم وجود دارد.

ایشان با نگاهی ریز و دوراندیشی که داشت کارهای ما را دنبال می‌کرد و اکثر روزها در کنارمان بود و من همنشینی با ایشان را از جمله موهبت‌هایی می‌دانم که نصیبم شد هرچند کوتاه.

من هیچ‌گاه نمی‌دانستم و تصور نمی‌کردم سعادت دوباره بودن در کنارشان را به این زودی از دست بدهم، ولی این را خوب می‌دانم که کمتر کسی این شانس را می‌توانست یافته باشد که در اوج جوانی و خامی در کنار حکیم و پیر خردمندی قرار بگیرد.

به بهترین شکل ممکن می‌نوشت و حکیمانه پند می‌داد و من بهره می‌بردم. هنگامی که از تهران سخن گفته می‌شد، همچون یک عاشق رفتار می‌کرد و در تک تک نوشته‌هایش می‌توان این عشق و شیفتگی به تهران را دید و همین موضوع ما را به قردرانی و احترام و میدارد.

او تهران‌شناسی را اصلی اساسی به شمار می‌آورد و به آن تاکید خاصی می‌ورزید و بارها می‌گفت نباید از یاد ببریم که تهران تنها یک شهر نیست بلکه باید آن را جهان فرهنگ در نظر بگیریم. چون تمام اقوام ایران زمین در این

شهر به دور هم جمع شده ایم و باید برای حفظ ارزش هایش بکوشیم. او کتاب‌هایی تحت عنوان تهران را با حساسیت خاصی جمع‌آوری می‌کرد و با شوری وصف‌ناپذیر آنها را می‌خواند و اگر اشتباه تاریخی و جغرافیایی در کتابی را متوجه می‌شد غرق دریای اندوه می‌گشت و به خود می‌پیچید و سراسیمه به سراغ منابع دیگری می‌رفت.

به جرات می‌توانم بگویم که استاد از جمله نویسندگان و روشنفکرانی بود که در مسیر حقیقت‌جویی و اخلاق‌گرایی حرکت می‌کرد و تمام زندگی خود را با قلم گرفتن به دست سپری کرد و از این طریق توانست علم آموختن را نیز فرا بگیرد و بی‌چشم‌داشت بیاموزد به هر آنکه هر آنچه لازم داشت.

روش ایشان بر اساس عقلانیت و اعتدال بود و دست از آموختن بر نمی‌داشت؛ زیرا معتقد بود فرهنگ و دانش جدید ضروری و مایه پیشرفت است و اینگونه افراد زیادی به لطف حضور ایشان آموختند و تاثیر گرفتن از جمله اینجانب.

او در ذهن من اینگونه حک شده است، قبل از آنکه نویسنده و مترجم و پژوهشگر برجسته‌ای باشد، فرهیخته‌ای ارزشمند بود یا بهتر بگویم بر اساس شخصیت فرهنگی‌ای که داشت، فرهنگ را مقدم بر هر چیز دیگری می‌دانست. بارها می‌گفت مشکلات فرهنگی باید حل شود تا اقتصاد یک کشور ما رشد کند و این فرهنگ‌سازی‌ها اصول اولیه برای جامعه می‌باشند و نسبت به فقر فرهنگی و بی‌توجهی در آموزش به جوانان و بی‌نظمی حاکم بر اجتماع و رقابت مخرب به جای رقابت سازنده گله‌مند بود. اعتقاد داشت که این تزلزل‌های اخلاقی یک روز این جامعه را تا مرز نابودی می‌برد.

نکته دیگری که الان فکر می‌کنم از محورهای مهم و اصلی شخصیت ایشان به حساب می‌آید این است که با صراحت و شفافیت، به نقد مطالب می‌پرداخت و در این میان همراه با دلسوزی به نویسندگان در ارتقاء کیفیت مطالب کمک می‌کرد. من کمتر نویسنده‌ای را سراغ دارم که در زمینه تاریخ و جغرافیا و مخصوص تهران به این صورت کاری انجام داده باشد.

وی مقالات متعددی از خود به جا گذاشته است. هر کدام به نوبه خود، زیبا و دل‌انگیز و دارای ارزش هستند. به کمال از عهده ادای مطالب برمی‌آید.

نوشته‌های ایشان ساده و عمیق بود. خالی از هرگونه پیچیده سخن گفتن و نوشتن، او واژه‌ها و تعبیرهایی به کار می‌برد که فهم آن برای مخاطب سخت نباشد. این یکی دیگر از ویژگی‌های نوشته‌های استاد است و من آن را نشانه‌ای از روشنفکری می‌دانم.

ایشان می‌خواستند به وسیله مقالاتشان نقش موثری را ایفا کنند و به نحوی به افکار و اندیشه تهران دوستان کمک کرده باشند.

آن قدر عاشق تهران بود که دقیقاً در روز تهران ۱۴ آبان ماه سال ۱۳۹۹ در قطعه نام‌آوران به خاک سپرده شد.

برای خانواده و تمامی عزیزان و آشنایان و دوستان ایشان از درگاه خداوند طلب صبر می‌کنم.



# گوهری از دارالفنون؛ مردی مهربان با تهران



آتنا غلام نیارمی

(دکترای جامعه‌شناسی، دبیر گروه جامعه‌شناسی تاریخی انجمن جامعه‌شناسی ایران و پژوهشگر مطالعات اجتماعی)

استاد غلامحسین تکمیل همایون مردی از کهن دیار فرهنگ پرور قزوین، اما زاده شهر تهران بود. وی در مدرسه دارالفنون که به واسطه همت و خردورزی امیرکبیر - بزرگ مرد تکرارنشده تاریخ ایران - بنا نهاده شد، دانش آموخت. پیوند استاد با این دو مکان دانشمندپرور، کافی است که او را تبدیل به یکی از درخشان‌ترین چهره‌های سپهر فرهنگ و اندیشه ایران نماید.

دکتر غلامحسین تکمیل همایون از نامداران تهران پژوهی بود. گنجی که گرداننده گنجینه کتاب تهران بود. مردی که با تهران، مهربان بود. دلش می‌تپید برای جای جای این شهر که در قرن سوم هجری، نخست دهکده‌ای گمنام بود در شمال شهر باستانی ری، بعدها دارالخلافه قجری و در نهایت پایتخت مدرن ایران. شهر بزرگی که امروز، پس از قرن‌ها به یکی از چالشی‌ترین شهرهای ایران و حتی جهان بدل گشته است. شهری با آغوش باز، شهری برای همه.

استاد می‌اندیشید؛ به حیات تاریخی تهران و توسعه این کلان شهر پرنگ و نقش. از آغاز موجودیت این روستا تا احداث برج و باروی شاه تهماسبی، از پایتختی تا تخریب برج و بارو و حفر خندق و احداث دروازه‌های جدید و گسترش شهر تهران، از توسعه تهران عصر ناصری تا تخریب دروازه‌ها و پیرکردن خندق و حذف محدوده تهران ناصری در زمان پهلوی اول، از تهران مشروطه تا تهران درگیر در جنگ جهانی دوم، از تهران عصر پهلوی تا تهران انقلابی و در نهایت، چالش‌ها و موضوعات مسأله‌مند کلان شهر امروز.

اندر احوالات این شهر هفت رنگ پرآشوب، می‌خواند و می‌اندیشید و می‌نوشت. تحولات اجتماعی، تاریخی، فرهنگی، جمعیتی و توسعه کمی و کیفی پایتخت را به دقت زیر نظر داشت. در راستای شناساندن تاریخ تهران، فرهنگ عامه و میراث نهادهای کهنسال اجتماعی و فرهنگی تاریخ ایران به جوانان، کوشش فراوان کرده و اندوخته علمی خود را بی‌دریغ در اختیار شاگردانش قرار می‌داد. توجهی ویژه به موزه‌ها و اماکن تاریخی تهران داشت. دارالفنون را با دل و جان دوست می‌داشت و تمام تلاش خود را معطوف به حفظ و نگهداری این میراث تاریخی گرانبها می‌کرد. بی‌شک، نام او در زمره مشاهیر تهران شناسی در تاریخ این مرز و بوم، پایدار خواهد ماند.

استاد تکمیل همایون وقتی پیرامون ایران و ایرانی می‌نوشت، قلمی مهربان داشت و ایرانیان را سربلند و قدرتمند می‌خواست. خود خوارنگاری برخی ایرانیان داخل و خارج کشور، قلبش را آزرده می‌ساخت. او باور داشت ما ملتی تاریخی و فرهنگمند و پر قدرت هستیم. انگیزه‌اش، پاسداری از یگانگی، بزرگی و همبستگی ایرانیان بود. جایی نوشته بودند: «دلبستگی به میهن با شناخت آن پدید می‌آید».

کسانی که استاد غلامحسین تکمیل همایون را به خوبی می‌شناسند به دو ویژگی بارز این بزرگ مرد یعنی صبوری و بی‌ادعا بودن اشاره دارند. علاقه بی‌نهایتش به ایران، ملی‌گرایی و وطن دوستی، بی‌شک وی را در شمار مردان نامی ایران زمین قرار خواهد داد و آیندگان از او به نیکی یاد خواهند کرد. شگفتا که ساعاتی مانده به ۱۴ مهرماه که به همت خود ایشان

«روز تهران» نامیده شده است، شعله وجود از شمشندشان برای همیشه خاموش گردید.

هرگز دیدار ایشان برایم میسر نشد؛ ولی افتخار آشنایی و شاگردی برادر بزرگوار ایشان، دکتر ناصر تکمیل همایون - جان جانان - را دارم. هر دو برادر، عاشق ایران و واله مام وطن.

استاد بزرگوارم دکتر ناصر تکمیل همایون (که سایه‌شان مستدام باد) هر دوشنبه به پژوهشگاه می‌آیند. بزرگ‌ترین شانس زندگی‌م همین در محضر استاد بودن در روزهای دوشنبه است. وقتی جان جانان می‌آید، صدای عصایش که در ورودی اتاق را می‌نوازد، انگار تمام دنیا برایم خلاصه می‌گردد در آن لحظه. استاد با قامتی استوار، گام به گام به سمت میزش می‌رود و با طمأنینه‌ای همیشگی مشغول کار می‌شود و من می‌آموزم و می‌آموزم و می‌آموزم.

اوایل مهرماه، دو هفته‌ای بود که استاد با حالتی بسیار ناراحت و فکری پر دغدغه به پژوهشگاه می‌آمدند و می‌گفتند: «حال برادر خوب نیست. هنوز تغییری در وضعیت سطح هوشیاری او پدید نیامده است». آن روز (۱۴ مهرماه ۱۳۹۹ خورشیدی) به عادت هر دوشنبه، به امید دیدار استاد، به پژوهشگاه رفته و به انتظار آمدن استاد نشستم. وقتی زمان معمول آمدن ایشان گذشت و استاد نیامد، نفسم به شماره افتاد. فکر سوگوار شدن استاد در غم برادر عزیزش، ناگهان نگرانم کرد و شد آنچه نباید می‌شد...

ای خاک اگر سینه تو بشکافند، بس گوهر قیمتی که در سینه توست.  
روان پاک استاد غلامحسین تکمیل همایون به پردیس پروردگار جاودان باد.

یاد ایشان گرامی

# دوست با معرفت تهران و تهران دوستان



محسن اسدی

(دبیرنشست‌های تهران پژوهی عصرتهران)

شهرها برای تکامل و توسعه احتیاج به مدیران و برنامه‌ریزان شهری آگاه، مدبر و دلسوز و شهروندانی متعهد و مسئول دارند، شهروندانی که در حل مشکلات و مسائل جامعه خود مشارکتی فعال داشته باشند. اما فراتر از اینها شهرها برای حیات اجتماعی باید دوست‌هایی هم داشته باشند، دوستانی که روابطشان با شهر فراتر از شهروندی باشد، جدا از مسئولیت باشد، رفاقت و دوستی باشد.

اگر قرار بود تهران هم دوستان و رفقای برای خودش انتخاب کند یکی از بهترین رفقایش، دکتر غلامحسین تکمیل همایون بود، نه یک رفیق معمولی، رفیق با مرام و با معرفت. رفیقی که تمام داستان زندگی دوستش را در کتب مختلف و به روایات مختلف خوانده بود و از حال و روزش با خبر بود، دوست با مرامی که کوچه پس کوچه‌هایش را بارها گاه تنها و گاه با دیگر دوستان بیموده بود و خاطره‌ها و یادها را به تک تک نقاط شهری پیوند زده بود.

دوست با معرفت و دلسوز که در دوستی‌اش تمام بود و همواره به یاد تهران بود. دکتر غلامحسین تکمیل همایون نه تنها خودش دوست خوبی برای تهران بود که مشوق دیگران نیز به این دوستی بود. هم دوست تهران بود هم دوست تهران دوستان و تهران پژوهان.

طبعاً در این مقوله کمتر می‌توان از روابط شخصی و دوستانه گفت که به حق در این دوره سه، چهارساله دوستی و همکاری از او جز تواضع، مهربانی، صمیمیت و ادب ندیدم و همواره زیر سایه محبت‌های پدران‌اش بودم. در خصوص مسائل علمی و پژوهشی نیز صاحب نظر نیستم، لذا به ذکر چند ویژگی از ایشان در خصوص فعالیت‌های تهران‌پژوهی بسنده می‌کنم. (لازم به ذکر است به دلیل نقص اطلاعات از تالیفات و پژوهش‌های ایشان در خصوص تهران اینجا چیزی نیاورده‌ام.)

جان‌پرور است قصه ارباب معرفت  
رمزی برو بی‌رس و حدیثی بیا بگو

### مشارکت در برنامه‌های تهران‌شناسی:

دکتر غلامحسین تکمیل همایون حضور و همکاری در برنامه‌های تهران‌شناسی و تهران‌پژوهی را با اشتیاق می‌پذیرفت، این برنامه‌ها را نیاز شهر می‌دانست و از هیچ کوششی برای بهبود آنها دریغ نمی‌کرد، آغاز همکاری من با ایشان نیز در برنامه تهران‌پژوهی عصر تهران و جایزه تهران در اداره ارشاد تهران بود. اما در برنامه سایر مجموعه‌ها نیز مشارکت فعالی داشت، حتی سال گذشته به پیشنهاد یکی از همکاران قرار شد برای آشنایی دانش‌آموزان تهرانی با شهرشان برنامه تهران در مدرسه را اجرا کنیم که ایشان متواضعانه قبول کردند در اولین برنامه حضور یابند و سخنرانی کنند که با توجه به لحن شوخ‌طبعانه و اطلاعات جالب ارئه شده با استقبال خوب دانش‌آموزان همراه بود.

### انجمن تهران‌شناسی:

یکی از دغدغه‌های دکتر غلامحسین تکمیل همایون ایجاد ساختار و بستری برای تسهیل فعالیت تهران‌پژوهان و تهران‌دوستان در حوزه تهران‌شناسی بود، ساختاری فراتر از افراد و ادارات، که با رفتن و تغییر مسئولیت افراد ساختار فرو نیاشد، این دغدغه را به صورت مکتوب و شفاهی با بسیاری از مسئولین نیز در میان گذاشته بود، برای مثال در جلسه تهران‌پژوهان با وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی یا با اعضای محترم شورای شهر تهران با صراحت این دغدغه را مطرح ساخت، این ساختار البته این اواخر با همکاری برخی نهادها و مسئولین در حال شکل‌گیری بود که ایشان از میان ما رفت.

### دوست تهران‌پژوهان:

دکتر غلامحسین تکمیل همایون تقریباً با تمام تهران‌پژوهان مراد و آشنایی داشت، لذا

زمانی که احتیاج به هم‌فکری یا برنامه‌ای برای حضور این دوستان بود غالباً مسئولیت ارتباط با آنها را بر عهده می‌گرفت. ایجاد گروه مجازی تهران‌پژوهان توسط وی نیز باعث شده بود تهران‌پژوهان ذیل این گروه ارتباط بیشتری با هم داشته و از برنامه‌ها و مسائل تهران آگاه شوند. وی حتی پس از وفات برخی از این عزیزان با خانواده آنها در ارتباط بود. زمانی که دو سال پیش مرحوم داریوش تهمامی عکاس و صاحب گنجینه عکس تهران درگذشت، استاد بارها و بارها برای خانواده ایشان اظهار نگرانی می‌کرد و با ایشان در تماس بود.

### تکریم پیشکسوتان تهران پژوهی:

در بحث‌ها و جلسات مختلف همواره ارزش کار پیشکسوتان تهران پژوهی و دشواری‌های کار آنان در مقایسه با پژوهشگران امروز را خاطر نشان می‌کرد، برای مثال به خاطر دارم بارها ارزش آثار مرحوم دکتر کریمیان را در خصوص تهران یادآور می‌شد. همچنین جزوه چند صفحه‌ای درباره ایشان تهیه کرد بود تا در برنامه‌های تهران پژوهی در اختیار حاضران قرار دهد، همچنین لیستی از پیشکسوتان تهران پژوهی تهیه و برای معرفی برخی از آنها مقالاتی هم تالیف کرده بود که بعضی از آنها در نشریات منتشر شده بود.

### همکاری با تهران پژوهان:

استاد در بذل مطالب علمی دریغی نداشت آنچه می‌دانست را به راحتی و بی‌هیچ منتی در اختیار پژوهشگران می‌گذاشت، بارها و بارها دوستان مختلفی برای انجام پژوهش و یا تالیف کتاب در مسائل تهران به وی مراجعه می‌کردند. او دانسته‌هایش را بدون هیچ‌گونه محدودیتی رایگان نثار می‌کرد و در اختیارشان قرار می‌داد، اغلب با توجه به اشرافش به مطالعات انجام شده درباره تهران، پیشنهادهایش برای بهبود پژوهش بسیار مفید بود. همچنین همواره بر درست‌نویسی و استفاده از روش‌های علمی در پژوهش تاکید داشت.

### تهرانگردی و تهران‌شناسی:

اعتقاد داشت کسی که درباره تهران تحقیق می‌کند باید از نزدیک تهران را بشناسد و به کتاب و مقالات اکتفا نکند، به یاد می‌آورم پس از گفتگو با یکی از مسئولین شهری که متوجه شده بود ایشان بعد از سال‌ها مسئولیت در شهر تهران هنوز بازار و متروی تهران را ندیده، چقدر متأسف بود، البته دیدن تهران را نه برای محققین و مسئولین بلکه برای همه شهروندان لازم می‌دانست، لذا برنامه‌های تهرانگردی را با هدف شناخت نقاط مختلف تهران طراحی و بی‌هیچ چشم‌داشتی علاقمندان را به حضور و همراهی دعوت می‌کرد. من و بسیاری از دوستان دیگر، خیلی از نقاط و فضاهای تهران را اولین بار به واسطه ایشان دیدیم و بی

شک هر بار گذر به این فضاها، همراه با یادآوری و پاسداشت خاطره استاد فقید خواهد بود.

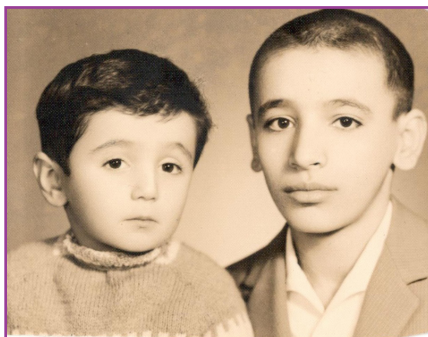
### روز تهران:

۱۴ مهر، روز تهران را بهانه خوبی برای پرداختن به تهران و مسائلمش می دانست. در چندسال اخیر در همه برنامه های مربوط به این روز حضوری فعال داشت. اولین برنامه در موزه هنرهای ملی به همت خانم دارایی برگزار شد و سال بعد از آن در نگارخانه تهران اداره ارشاد تهران، دو سال پیش نیز با پیشنهاد ایشان تشکل ها و علاقمندان حوزه تهران با حضور در فرمانداری تهران خواستار توجه نهادهای دولتی و غیردولتی به این روز شدند، حتی گروه مجازی نیز با نام ۱۴ مهر برای هماهنگی برنامه های این روز تشکیل دادند. امسال نیز در همراهی با انجمن تهران شناسی برای برگزاری باشکوه این روز تلاش زیادی داشتند، اما دریغ که سهمش از ۱۴ مهر ۱۳۹۹ سفری جاودانه به دیار باقی بود. اما بی شک هر جا به نام روز تهران برنامه ای شکل بگیرد، یادی از مردی خواهد بود که برای مطرح شدن روز تهران تلاش زیادی نمود و سرانجام خود در روز تهران به دیار باقی شتافت. در این روزگار غمبار که هر روز خبر درگذشت عزیزی را می شنویم، فقدان هر انسانی تأسف آور است. اما درگذشت برخی، تأسف بارتر است، چون، زندگی کسانی را در پیش چشمانت به نمایش می گذارد که انسانیت را با اندیشه و عمل نشان داده اند؛ انسان هایی که وجودشان یادآور آن است که در این دنیای پراز سیاهی، خوبی تمام نشده است و هنوز انسان های خوب، امیدوار، مهربان و مسئول وجود دارند. دکتر غلامحسین تکمیل همایون یکی از این خوب ها بود. دریغا و بسیار دریغ این عزیز را زود از دست دادیم. خدایش بیامزاد و قرین رحمت خویش گرداند.

# آلبوم تصاویر

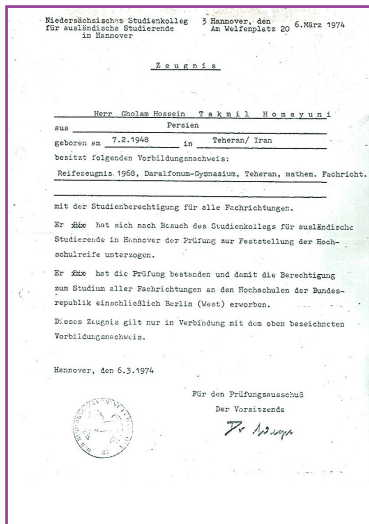
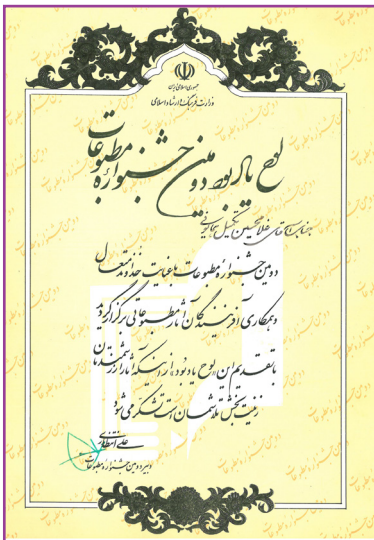
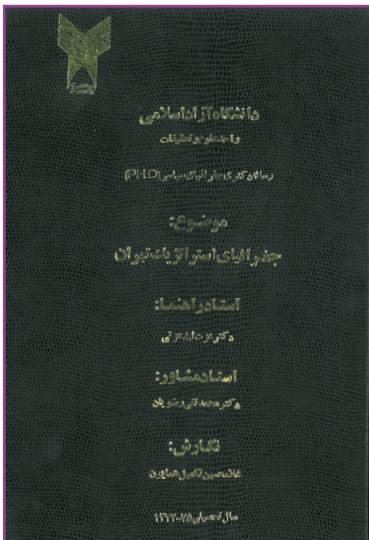














# جمع‌خوانی درباره تهران

سلسله نشست‌های تهران پژوهی

به روایت مرتضی رحیم‌نواز

چهارشنبه هر هفته | ساعت ۱۳ تا ۱۵

وصال شیرازی، بین کشاورز و ایتالیا، کوچه شیرین بیانی  
موزه تصاویر معاصر

ورود برای عموم آزاد و رایگان است

تلفن ثبت نام و هماهنگی: ۰۹۹۳۲۹۷۲۹۰۶

انجمن تهران‌شناسان

مؤسسه معارف